



The image of rulers and emirs in the Arabic poems of the Sistan History book

Doost Ali Sanchooli*¹, Ali Asghar Habibi²

¹ Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

² Associate Professor, Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
12/02/2025

Accepted:
03/04/2026

The writing of the book "History of Sistan" by an unknown author is one of the local history books in which the author has tried to depict the events of the land of Sistan in simple and fluent Persian language. While reporting historical events, he mentioned the rulers and amirs who ruled this region during the Umayyad, Abbasid, and Saffarian eras, and he also used Arabic poems to describe them in the text of the book. Familiarizing and understanding the content of these poems is important and necessary to present a picture of the rulers of Sistan in that period. In this research, an attempt has been made to analyze and analyze the image of rulers and emirs in the Arabic poems of the Sistan History Book by using the descriptive-analytical method and relying on library source. despite the nationalist and patriotic tendencies of the author of the History of Sistan, he has judged and criticized the performance of the Umayyad and Abbasid rulers and emirs. He ridiculed and criticized some emirs for their inappropriate behavior towards the people of Sistan, and praised the good character and wisdom of others by citing poems by Arab poets. Of course, his view of the Saffarid emirs indicates his nationalistic spirit and attachment to the Persian and Iranian language and culture. For this reason, in this era, the frequency of Arabic verses is reduced and the volume of Persian poems describing the Saffarid emirs is increased.

Keywords: *history of Sistan, Arabic poems, rulers, Umayyad, Abbasid, Safari.*

Cite this article: Sanchooli, D. & Habibi, A. (2026). *The image of rulers and emirs in the Arabic poems of the Sistan History book*, year 2, issue 2, Pp 1-22.

© The Author(s)

Publisher: University of Zabol **Doi:** 10.22034/jisall.2024.479944.1030



***Corresponding Author:** Doost Ali Sanchooli

Address: Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

E-mail: d.sanchooli@uoz.ac.ir



تصویر حاکمان و امیران در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان

دوستعلی سنجولی^{۱*}، علی‌اصغر حبیبی^۲

^۱استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۲دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۴/۰۹/۱۱

پذیرش:

۱۴۰۵/۰۱/۱۵

نگارش کتاب تاریخ سیستان توسط مؤلف ناشناس از جمله کتاب‌های تاریخ محلی است که نویسنده تلاش نموده حوادث و رویدادهای سرزمین سیستان را به زبان فارسی ساده و روان به تصویر بکشد. او در ضمن گزارش رویدادهای تاریخی به حاکمان و امیرانی اشاره داشته که در دوره اموی، عباسی و صفاریان بر این خطه فرمانروایی کرده‌اند و نویسنده از اشعار عربی نیز در وصف آنان در متن کتاب استفاده نموده است. آشنایی و شناخت بیشتر محتوای این اشعار دارای اهمیت و برای ارائه تصویری از حاکمان سیستان در آن دوره امری مهم و ضروری است. در این پژوهش سعی شده است تا با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، تصویر حاکمان و امیران در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. با وجود گرایش‌های ملی‌گرایانه و وطن‌پرستانه نویسنده تاریخ سیستان، وی با توجه به عملکرد حاکمان و امیران اموی و عباسی به داوری و نقد آن‌ها پرداخته است. برخی از امیران را به دلیل رفتار نامناسب آن‌ها با مردم سیستان مورد هجو و نکوهش قرار داده و نیک سیرتی و خردمندی برخی دیگر را با ذکر اشعاری از شاعران عرب ستوده است. البته نگاه او به امیران صفاری، حاکی از روحیه ملی‌گرایانه و تعلق خاطرش به زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی است. به همین سبب در این عصر، از بسامد ابیات عربی کاسته می‌شود و بر حجم اشعار فارسی که در توصیف امیران صفاری است، افزوده می‌گردد.

کلمات کلیدی: تاریخ سیستان، اشعار عربی، حاکمان، اموی، عباسی، صفاری.

استناد: سنجولی، د. حبیبی، ع.ا. (۱۴۰۵). تصویر حاکمان و امیران در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱-۲۲.

Doi: 10.22034/jisall.2024.479944.1030



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

کتاب تاریخ سیستان توسط مؤلف یا مؤلفان ناشناسی به سبک تاریخ‌نگاری محلی نگاشته شده است که در آن به وقایع و رویدادهای مهم سیستان اشاره گردیده است. بدون شک می‌توان نخستین انگیزه نویسندگان تاریخ‌های محلی، همانند تاریخ سیستان را بازیابی هویت سرزمینی ایشان دانست. هریک از مورخان آن دوره، براساس زاویه دید، نوع نگرش یا گرایش فکری و باور اعتقادی خود، سبک و سیاق مخصوص به خود را در استفاده از واژگان و لغات و نوع گرایش و چینش اخبار به کار گرفته‌اند. نویسنده کتاب تاریخ سیستان، ضمن نقل رویدادهای تاریخی این سرزمین کوشیده است تا ادبیات غنی فارسی را در قالب واژگانی اصیل و بی‌تکلف پس از چند قرن گسترش و تسلط زبان عربی، باز تولید و رواج دهد تا مخاطبانی که زبان عربی نمی‌دانند، نیز از دانستن شرح حوادث و اتفاقات این خطه از ایران بی‌بهره نمانند (شهریاری و صفری فروشانی، ۱۳۹۸: ۱۳۲). البته مؤلف تاریخ سیستان باتوجه به حس ایرانگرایی و تعلق خاطر به زبان و فرهنگ فارسی، فقط به ذکر بیت یا چند بیتی از اشعار عربی در مدح یا هجو امیری یا بیان رویدادی مرتبط به حاکمی اکتفا می‌کند. این در حالی است که شعر شاعران فارسی زبان مثلاً رودکی را به صورت کامل در کتاب خویش آورده است (رک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۰۸-۳۰۳).

در قرون نخستین اسلامی و در دوره نگارش تاریخ سیستان، تقابل زبان فارسی و عربی وجود داشته است. ادیبان عربی نویس شأنی برای زبان فارسی قائل نبودند. سخنان امثال ابوریحان بیرونی در اجتناب از زبان پارسی و ناخرسندی از آن گواه نبرد دو زبان از قرون نخست حضور اسلام در ایران است (فتوحی رود معجنی، ۱۳۹۷: ۳۹-۴۰). البته برخی از محققان، افراطی‌گری مؤلف تاریخ سیستان در پرداختن به زبان فارسی و فرهنگ باستانی ایرانی را شاخصه‌ای از انگیزه‌های شعوبی‌گری وی دانسته‌اند (قنوات، ۱۳۹۳: ۱۳۶). در حالی که نگاه عمیق مؤلف به هویت ایرانی تک بعدی نبوده و در کنار یادآوری داستان پهلوانی و پادشاهی، بیان دوران اساطیری تاریخ ایران و توجه به زبان فارسی، از ذکر نام خلفا و تمجید از حاکمان عربی که رفتار نیکو با مردم داشتند همانند طلحه الطلحات خودداری نکرده و می‌گوید به خاطر محبتی که مردم به او داشتند، آرامگاه او در سیستان سال‌های سال مورد زیارت مردم بوده است (رک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

اشعار عربی مندرج در کتاب تاریخ سیستان گویای تصویر حاکمان و امیرانی است که طی چهار قرن اول هجری بر سیستان فرمانروایی داشته‌اند. در این اشعار شاعران عرب به برخی از صفات و ویژگی‌های حاکمان و یا برخی وقایع مربوط به دوره حاکمیت آنان اشاره کرده‌اند. اشعار عربی مندرج در کتاب تاریخ سیستان مربوط به سه دوره و در سه مقطع تاریخی حاکمیت حکام اموی، عباسی و صفاری است. تعداد این اشعار در دوره حکومت امرای اموی و عباسی نسبت به حاکمان صفاری بیشتر است؛ زیرا با به قدرت رسیدن یعقوب لیث و پایان دوره حاکمیت امرای عرب در سیستان و تلاش وی برای استقلال ایران از سلطه عرب از تشویق شاعران عرب به سرودن شعر عربی جلوگیری شد. یعقوب لیث به شاعر

دربار خود دستور داد به زبان فارسی شعر بگوید و این امر پس از وی نیز ادامه یافت و فقط در برخی مواقع، آن هم در زمان حکومت جانشینانش اشعار عربی، از برخی شاعران عرب در کتاب تاریخ سیستان مندرج است. در این پژوهش سعی شده است تا از خلال پاسخگویی به سوالات زیر، تصویر حاکمان و امیران سیستان در اشعار عربی مندرج در کتاب تاریخ سیستان مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد و شناخت بیشتری از صفات و ویژگی‌های حاکمان و حتی نگرش و گرایش‌های فکری و عقیدتی خود شاعران عرب حاصل شود.

۱- مؤلف تاریخ سیستان در توصیف چه حاکمان و امیرانی از شعر شاعران عرب بهره برده است؟

۲- در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان، چه تصویری از حاکمان و امیران ارائه شده است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره کتاب تاریخ سیستان تا کنون تحقیقاتی صورت گرفته و برخی از دیدگاه‌های مؤلف تاریخ سیستان و اهمیت ادبی و تاریخی این کتاب مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. صلاح، (۱۳۸۲)، در مقاله «هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان، با تکیه بر نقش صفاریان در بازسازی هویت ملی»، به این امر اشاره دارد که طبق تاریخ سیستان صفاریان با کیاست و زیرکی خاصی بین اعتقاد به دین اسلام و فرهنگ عربیت تمایز قائل شده و از این طریق توانستند هویت ایرانی را تجدید نمایند.

فتوحی رود معجنی، (۱۳۹۷)، در مقاله «نبرد دو زبان: نقش دهقانان ایرانی در جدال دیرپای پارسی با عربی»، بر این باور است که ادیبان عربی نویس شأنی برای زبان فارسی قائل نبودند. سخنان امثال ابوریحان بیرونی در اجتناب از زبان پارسی و ناخرسندی از آن گواه نبرد دو زبان از قرون نخست حضور اسلام در ایران است و تلاش افرادی همانند مؤلف تاریخ سیستان در راستای اهمیت دادن به زبان فارسی است.

شهریاری و صفری فروشانی، (۱۳۹۸)، در مقاله «رهیافت‌های هویت سرزمینی و دینی در کتاب تاریخ سیستان»، تلاش نموده‌اند با ذکر شواهد و مدارک متعدد، هدف و انگیزه مؤلف را بازیابی هویت سرزمینی‌اش تلقی نمایند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این تحقیقات بیشتر به نقش تاریخ سیستان در بازیابی هویت سرزمینش پرداخته شده؛ و با توجه به جستجوهای انجام شده، تحقیق مستقلی در رابطه با موضوع تصویر حاکمان و امیران در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان یافت نشد.

۲. تصویر حاکمان در اشعار عربی کتاب تاریخ سیستان

اشعار عربی مندرج در کتاب تاریخ سیستان مربوط به نشان دادن سیمای برخی از حکام سیستان در سه دوره تاریخی اموی، عباسی و صفاری است.

حاکمان اموی در سیستان

نخستین اشعار عربی در کتاب تاریخ سیستان در دوره حکومت حاکمان اموی، مربوط به عبّاد بن زیاد است که از جانب معاویه در سال ۵۳ هجری به حکومت سیستان گمارده شد و مدت هفت سال در این خطه حکومت کرد. شاعری به نام ابن مفرّغ در هجو وی و پدرش زیاد بن ابیه اشعاری سروده است. در این ابیات آنان را چنین هجو نموده است:

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أُمَّكَ لَمْ تُبَاشِرْ أَبَا سُفْيَانَ وَاضِعَةَ الْقِنَاعِ
وَ لَكِنْ كَانَ أَمْرًا فِيهِ لَيْسَ عَلِيٌّ وَجَلَّ شَدِيدٌ وَارْتِيَاعِ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۴)

ترجمه: «شهادت می‌دهم که مادرت بی‌نقاب با ابوسفیان نخفت، اما این کاری مشکوک بود و با ترس و تردید زیادی رخ داد».

شاعر اشاره به ماجرای ارتباط نامشروع سمیه مادر زیاد با ابوسفیان دارد و عبّاد را به خاطر مادر بزرگش سرزنش می‌نماید. «زیاد» را به سبب نامعلوم بودن پدرش، به مادرش سمیه منتسب می‌کنند (بلاذری، ۱۳۹۷، ج ۴: ۷۵). همچنین وی، زیاد بن ابیه، زیاد بن عبید و زیاد بن أمّه هم نامیده می‌شود. مادر زیاد، سمیه از کنیزان حارث بن کلدّه ثقفی و از زنان بدکاره آن عصر در طائف بوده که ابوسفیان نیز با او همبستر شده بود. به همین سبب وقتی زیاد متولد شد، مشخص نبود که وی فرزند ابوسفیان یا فرزند عبید است (ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۷: ۹۹). در سال ۴۴ هجری، معاویه در شام مجلسی تشکیل داد و زیاد را برادرش و پسر ابوسفیان خواند و فردی به نام ابومریم در آن مجلس به عنوان شاهد به این ادعا گواهی داد و از آن زمان به بعد زیاد را زیاد بن ابوسفیان می‌گفتند (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۷۷۴-۷۷۵). امام حسن مجتبی (ع) نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن این کار معاویه را مورد سرزنش قرار داد و آن را مخالف سخن پیامبر (ص) دانست که فرموده است: الولدُ للفراش وللعاهر الحجر (فرزند از آن شوهر است و زناکار شایسته سنگسار است). نه تنها امام حسن (ع) که بسیاری دیگر از بزرگان آن زمان، اقدام معاویه را تقبیح کردند (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱۳: ۱۹۱-۱۹۲).

مؤلف تاریخ سیستان می‌گوید وقتی که این اشعار به گوش عبّاد بن زیاد رسید، ابن مفرّغ را احضار و پس از تنبیه و مجازات، به حجامان دستور داد وی را زندانی نمایند. حجامان نیز در زندان به وی یک نوع جوشنده مسکری داده که به اسهال مبتلا گشته، و خود را آلوده کرده بود. کودکان که او را بدین حال می‌دیدند او را مسخره کرده و می‌پرسیدند این چیست؟ ابن مفرّغ در پاسخ به آن این ابیات را به زبان فارسی در هجو مادر بزرگ عبّاد و مادر زیاد که سمیه نام داشت سرود:

أبست و نبیدست و عصارات زبیب است

و دنبه فربه و پی است و سُمیّه هم روسپی است

این ابیات نیز وقتی به گوش عبّاد رسید ابن مفرّغ را نزد خود فرا خواند و «به او مالی داد و به سوی عرب باز گردانید، گفتا: مرا از تو بس» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

طبری در تاریخ خود از ارتباط ابن مفرغ و عباد و خاندان زیاد مفصل تر و کامل تر از مؤلف تاریخ سیستان مطلب آورده است. وی ابن مفرغ را همان یزید بن ربیع بن مفرغ الحمیری شاعر هجاگوی معرفی می‌نماید که همراه عباد بن زیاد حاکم سیستان در جنگ‌های وی با ترکان در مرزهای شرقی جهان اسلام شرکت داشته است (طبری، ۱۳۷۴، ج ۷: ۲۸۸۲). معمولاً شاعران که ابزار تبلیغی و در خدمت حاکمان بودند و از جانب آنان مال و منال زیادی دریافت می‌کردند و به مدح آنان می‌پرداختند، درباره ابن مفرغ و عباد چنین امری اتفاق نیفتاده و شاعر حاکم اموی سیستان را نه تنها مدح نمی‌کند، بلکه به هجو او و پدرش می‌پردازد. درباره علت این امر مؤلف تاریخ سیستان سکوت نموده است؛ اما منابع دیگر به برخی از علل تیرگی روابط شاعر با حاکم سیستان اشاره کرده‌اند. برخی بر این باورند که عیدالله بن زیاد به ابن مفرغ پیشنهاد کرد که همراه سعید بن عثمان حاکم خراسان که مردی اصیل و بخشنده است، به خراسان برود، اما او همراهی عباد را انتخاب نمود. عباد به دلیل تندخویی و اشتغال به جنگ در مرزهای شرقی سیستان توجهی به شاعر نمی‌نمود و او را مورد بی‌مهری قرار می‌داد و این امر باعث شد که روزی شاعر هجاگوی خشمناک، ریش انبوه عباد را به سخره گیرد و با مردی لخمی که کنارش ایستاده بود این شعر را در هجو وی بگوید:

أَلَا لَيْتَ اللَّحَىٰ عَادَتِ حَشِيشًا فَنَعْلِفَهَا خُبُولَ الْمُسْلِمِينَا

«کاش این ریش‌ها علف می‌بود و آن را به عنوان علف به اسب‌های مسلمانان می‌دادیم»

این شعر به گوش عباد رسید و البته اشعار دیگری نیز در هجو عباد سروده بود که طبری به آن نیز اشاره دارد که سه بیت از آن را آورده و دو بیت آن همان ابیاتی است که در تاریخ سیستان نیز ذکر شده است:

إِذَا أَوْدَىٰ مَعَاوِيَةَ بِنَ حَرْبٍ فَقَدْ شَعِبْتَ قَعْبَكَ بَانِصْدَاعٍ
وَ أَشْهَدُ أَنَّ أُمَّكَ لَمْ تُبَاشِرْ أَبَا سُفْيَانَ وَاضِعَةَ الْقِنَاعِ
وَ لَكِنْ كَانَ أَمْرًا فِيهِ لَيْسَ عَلِيٌّ وَجَلَّ شَدِيدٍ وَ ارْتِيَاعِ

«اگر معاویه پسر حرب بمیرد در این صورت کاسه شکسته تو پر خواهد شد (یعنی اوضاع بر وفق مراد خواهد بود). شهادت می‌دهم که مادرت بی‌نقاب با ابوسفیان نخفت، ، اما این کاری مشکوک بود و با ترس و تردید زیادی رخ داد» (طبری، ۱۳۷۴، ج ۷: ۲۸۸۳).

طبری برخلاف نظر مؤلف تاریخ سیستان می‌گوید که ابن مفرغ پس از سرودن این اشعار از سیستان فرار کرده به بصره آمد. ابن عیدالله بن زیاد برادر عباد بوده که در بصره ابن مفرغ را به خاطر آن اشعار زندانی می‌کند. البته عیدالله از معاویه درخواست کشتن ابن مفرغ را می‌نماید، ولی معاویه فقط اجاره تنبیه و زندانی کردن او را می‌دهد (همانجا). عیدالله، شاعر را دارویی مسل (نیذ و شبرم) خورانید و بر خری سوار کرد و گربه و ماده خوکی نیز به آن خر بست و بدین سان وی را در کوچه‌های بصره بگردانید. شاعر که خود را آلوده کرده بود هربار که خوک بانگ برمی‌آورد، بیت شعری به عربی می‌خواند و در آن سمیه را ناسزا می‌گفت. کودکان بصره نیز که از این حال در عجب شده بودند، به زبان فارسی بانگ می‌زدند که «این

چیست؟» به گفته ابن قتیبه سؤال کننده مردم شهرند و به گفته بلاذری و طبری، «مردی از فارسیان». شاعر در پاسخ آنان، به زبان پارسی پاسخ می‌داد:

أبست و نبیذست و عصارات زبیب است
و سُمیّه هم روسپیذ است

در تاریخ سیستان، علاوه بر آمدن «روسی» به جای «روسپیذ» و اضافه سه واو عطف پس از سه «است» داخل شعر، یک مصراع نیز بر آن افزوده شده که شاید از آن ابن مفرغ نبوده باشد: و دنیه فربه و پی است (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۷۷: ۶۴۸-۶۵۴).

حکومت طلحه الطلحات در سیستان

دومین حاکم اموی که در کتاب تاریخ سیستان، درباره وی شاعران عرب شعر سروده و آن را مدح نموده‌اند، طلحه الطلحات است. طلحه بن عبدالله خلف الخزاعی معروف به طلحه الطلحات از جانب یزید بن معاویه دومین خلیفه اموی به حکومت سیستان گمارده شد (البلاذری، ۱۹۹۸، ج ۱: ۳۸۵).. نویسنده کتاب تاریخ سیستان از وی به نیکی یاد می‌کند و اشعاری را نیز از شاعری عرب در مدح او آورده است. «مردی بزرگوار نیکوسیرت با خرد بود و هیچ کسی او را اندر شجاعت و سخاوت نظیر نبود، و از سخاوت و عدل خویش چنان گشت که مردمان سیستان همه سوگند به جان او یاد کردند از محبت او که به دل‌ها جای گیر افتاد و چنان که شاعر گوید:

یا طَلْحَ أَنْتَ أَخُو النَّدَى وَ عَقِيدَةُ
فَبِحَيْثُ بَتَّ مِنَ الْمَنَازِلِ بَاتَا
شَهْدَ الْأَنَامِ صَغِيرُهُمْ وَ كَبِيرُهُمْ
إِنَّ النَّدَى إِنْ مَاتَ طَلْحَةَ مَاتَا»
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۰)

ترجمه: «ای طلحه تو صاحب بخشش و نقطه ثقل آن هستی، پس هر منزلی فرود آیی بخشش نیز در آنجا می‌آید. بزرگ و کوچک تمامی مردمان شهادت دادند که اگر طلحه از دنیا برود بخشش نیز به اتمام خواهد رسید»

نام شاعر ذکر نشده، اما در برخی از منابع آمده است که ابو حزاب، ولید بن حنیفه تمیمی، شاعر مدیحه‌سرای اموی، در سال ۶۱ هجری با گروهی از بزرگان و اشراف بصره به سیستان رفت و در آنجا طلحه الطلحات را مدح گفت. چون طلحه فوت نمود، قصیده‌ای در رثای وی سرود (سپهری، ۱۳۷۷، ج ۵: ۲۰۷۰). شاید ابیات مندرج در کتاب تاریخ سیستان که در مدح طلحه سروده شده است مربوط به وی بوده باشد.

در جایی دیگر مؤلف تاریخ سیستان آورده است که سخاوت‌مندی طلحه و توجه او به شاعران موجب می‌شد تا شاعران به خدمت او در سیستان برسند. سپس از شاعری به نام بوالاسد نام می‌برد که از دیار عرب به قصد دیدار با طلحه سیستان آمد و مدتی منتظر ملاقات با حاکم ماند ولی چون توفیق حضور نزد وی پیدا نکرد، اشعاری سروده و نزد طلحه فرستاد بدین مضمون:

وَ رَدَّ السُّقَاةَ الْمُعْطِشُونَ فَأَنْهَلُوا
زِيَاً وَ طَابَ لَهُمْ لَدَيْكَ الْمَكْرَعُ
وَ وَرَدَتْ بِحَرَكَ طَامِيًا مُتَدَفِّقًا
فَرَدَدْتُ دَلْوِي سَنَّا يَتَعَفَّعُ

وَ أَرَاكَ تَقَطَّرُ جَانِبًا عَنِ جَانِبٍ وَ مَحَلُّ بَيْتِي عَنِ سَمَايِكَ يَلْقَعُ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۰)

ترجمه: «ساقیان تشنه لب وارد آبشخور تو شدند و خوب سیراب شدند و آن آبشخور تو نیز برایشان خوشایند بود. وارد دریای تو شدم در حالی که موج می زد و خروشان بود، پس سطم را در آن انداختم و به خاطر پر شدن از آب، صدای تالاب تولوب می داد. تو را می دیدم که در همه اطراف و اکناف باران می باریدی و مکان خانه ام در زیر ابر تو قرار گرفته بود»
طلحه وقتی اشعار شاعر را دید، از اینکه او را اذن ورود به دربار نداده، شرمنده گشت و بوالاسد را پیش خود فرا خواند و از وی عذرخواهی نمود و دو یاقوت سرخ گرنامه به او صله داد. بوالاسد آن یاقوت ها را با خود به عراق برد و به صد و بیست درم بفروخت (همانجا).

در کتاب تاریخ سیستان بیتی دیگری از شاعری به نام عبدالله بن قیس آورده است که درباره تدفین طلحه در سیستان است. طلحه الطلحات، در سال ۶۴ هجری، پسرش، عبدالله را در سیستان جانشین خود نمود و به وی وصیت کرد که پس از مرگ، او را در سیستان دفن نماید، زیرا مردم سیستان به وی محبت دارند و از او سال های سال به نیکی یاد می کنند. عبدالله بن قیس الرقیات شاعر می گوید.

رَحِمَ اللهُ أَعْظَمًا دَفَنُوهَا بِسِجِسْتَانَ طَلْحَةَ الطَّلِحَاتِ
(همانجا).

ترجمه: «خداوند بیا مرزد استخوان هایی که در سیستان دفن کردند، استخوان ها طلحه طلحات»

حکومت ابن اشعث در سیستان

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث مشهور به ابن اشعث در سال ۸۰ هجری، از طرف حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان حکومت عراق را در اختیار داشت، به حکومت سیستان فرستاده شد. هر چند که حجاج از عبدالرحمن کینه در دل داشت و از او متنفر بود، با این حال به دستور خلیفه او را در رأس سپاهی نیرومند و مجهز که از بزرگان و شجاعان عرب تشکیل شده بود به امارت سیستان فرستاد. این سپاه به سپاه طاووسان شهرت یافت (طبری، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۳۰، و بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۷: ۳۱۰)؛ زیرا «این سپاه را جیش الطواویس نام کردند، زیرا که همه صنایع و اشراف و ابناء عرب بودند» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۷).

ابن اشعث از هواداران بنی امیه بود و برای سرکوبی مخالفان اموی در سیستان و گسترش نفوذ آنان در مرزهای شرقی به سیستان اعزام شده بود، اما بین او و حجاج اختلافاتی روی داد و این امر موجب شد، علیه امویان قیام نماید. قیام آنان با شکست همراه شد و ابن اشعث به ناچار به سمت شهر بُست رفت. حاکم بُست از او استقبال نمود؛ ولی کمی بعد او را دستگیر کرد. چون این خبر به رتبیل رسید به بُست آمد و او را آزاد ساخت و نزد خود برد و با احترام و اکرام با وی برخورد می کرد (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۲۷۹، و ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۸۶). حجاج،

عمارہ بن تمیم القیسی را نزد رتبیل فرستاد و او پنهانی با تهدید و تطمیع رتبیل را راضی نمود تا ابن اشعث را نزد حجاج بفرستد. برخی از گزارش‌ها حاکی از آن است که ابن اشعث در بین راه خودکشی نمود و خود را از بام قصری به زیر افکند و کشته شد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۴۲) و این واقعه در سال ۸۵ هجری، اتفاق افتاد. پس از خودکشی، سرش را از تن وی جدا کردند و نزد حجاج فرستادند و بدن او را نیز در رُخد دفن نمودند. حجاج سر عبدالرحمان را نزد عبدالملک خلیفه اموی به دمشق فرستاد و عبدالملک نیز آن سر را به مصر نزد عبدالعزیز بن مروان فرستاد و او آن سر را در مصر دفن کرد. شاعر این رویداد را در یک بیت شعر چنین بیان کرده است:

هَيْهَاتَ مَوْضِعُ جُثَّةٍ مِنْ رَأْسِهَا رَأْسٌ بِمِصْرٍ وَجُثَّةٌ بِالرُّخَجِ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۴۲)

«دریغا از قرار گرفتن پیکری در کنار سرش، سری در مصر و پیکر در رخد»

حاکمان و امیران دوره عباسی در سیستان

در دوره خلافت خلفای عباسی برخی از امیرانی که از جانب آنان به حکومت سیستان گمارده می‌شدند و برای مدتی در این سرزمین حکمرانی می‌کردند و شاعران عرب درباره آنان اشعاری سروده و در کتاب تاریخ سیستان ثبت شده عبارتند از:

معن بن زاید شیبانی

معن بن زاید بن مطر شیبانی که از اشراف و سخنوران عرب بود، در سال ۱۵۰ هجری به فرمان منصور خلیفه عباسی برای به دست گرفتن حکومت سیستان و سرکوبی شورش خوارج به آن دیار فرستاده شد (بلاذری، ۱۹۳۷، ج ۲: ۴۹۳). وی با حاکمان رتبیل در شرق سیستان جنگید، زیرا هدایایی که برایش فرستاده بودند، در نظرش اندک آمد. در این جنگ سی هزار نفر از مرد و زن رتبیلیان را اسیر نمود (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۶۲). معن وقتی در سیستان مستقر بود بر مردم سخت می‌گرفت و اموال آنان را مصادره می‌کرد؛ تا این که از عملکرد وی ناراضی گشته و فردی به نام عبیدالله بن العلاء را با نگارش شکایت‌نامه‌ای نزد منصور خلیفه عباسی به بغداد فرستادند. در بین راه مأموران معن، نامه را از عبیدالله گرفتند و نزد حاکم سیستان آوردند. معن دستور داد تا سر عبیدالله را برهنه کرده و چهارصد تازیانه به وی بزنند. همچنین دستور داد کسانی را که با وی همکاری نموده‌اند، نیز گردن بزنند یا آنان در عوض نجات خویش اموال زیادی به وی بپردازند. آنان مجبور شدند برای نجات خویش اموال زیادی به معن بپردازند (همان: ۱۶۳). علاوه بر مصادره اموال مردم سیستان به بهانه‌های مختلف، از آنان بیگاری نیز می‌کشید. چهل نفر از خوارج سیستان را به شهر بُست فرستاد تا خانه‌ای برای وی بسازند. او علاوه بر بیگاری و مصادره اموال جمع زیادی از خوارج را نیز کشت، تا اینکه جمعی از خوارج با حیل در میان کارگرانی که برای معن خانه می‌ساختند، نفوذ کرده و زمانی که معن برای بازدید خانه به شهر بُست آمده بود، با نیزه‌های خود که در پشته‌های نی پنهان کرده بودند، به او حمله کردند و وی را در سال ۱۵۲ هجری کشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵: ۶۰۶ و یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۳۸۴).

مؤلف تاریخ سیستان درباره معن بن زاید و خصوصیات وی می‌گوید که با ظلم و ستم از مردم اموال‌شان را می‌گرفت و به شاعران بدون حساب و کتاب بذل و بخشش می‌کرد. سپس ماجرای معن و شاعری به نام مروان بن ابی حفصه را نقل می‌کند که مدتی بود معن او را ندیده بود و وقتی به حضور معن رسید، از او پرسید که چرا مدتی است نزد من نمی‌آیی؟ او جواب داد که برایش فرزندی به دنیا آمده بود و مشغول امور او بودم. معن از او پرسید فرزند را چه نام گذاشتی؟ شاعر با سرودن بیتی چنین پاسخ داد:

سَمَّيْتُ مَعْنًا بِمَعْنٍ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ هَذَا سَمَىٰ عَقِيدِ الْمَجْدِ وَالْجُودِ

ترجمه: «اسم معن را معن گذاشتم و به او گفتم: این نام به معنای پیوند بزرگواری و بخشش است»

گفتا: یا غلام هزار دینار ده او را، و یا مروان بیت دیگری بگوی، گفت:

أَنْتَ الْجَوَادُ وَمِنْكَ الْجُودُ أَوْلَهُ فَإِنْ هَلَكْتَ فَمَا جُودٌ بِمَوْجُودِ

ترجمه: «تو بخشنده هستی و اول بخشش از جانب توست، و اگر از دنیا بروی هیچ بخششی باقی نخواهد ماند»

باز گفت: یا غلام هزار دینار دیگر بده، و تو بیتی دیگر بگوی، گفت:

إِصْحَبْ يَمِينِكَ مِنْ جُودٍ مُصَوَّرَةٍ لَا بَلْ يَمِينُكَ صُورَةُ الْجُودِ

ترجمه: «دست راستت را که از جود مصور است همراه شو، بلکه دست راست تو خود صورتی از جود و بخشندگی است»

باز گفت: هزار دینار دیگر بده، و تو بیتی دیگر بگوی، گفت:

مِنْ نُورٍ وَجْهَكَ تُضْحِي الْأَرْضُ مُشْرِفَةً وَمِنْ يَمَانِكَ يَجْرِي الْمَاءُ فِي الْعُودِ

ترجمه: «از نور چهره‌ات زمین می‌درخشد و از بخشش تو آب جریان پیدا می‌کند»

باز گفت: یا غلام هزار دینار دیگر بده، و تو بیتی دیگر بگوی، گفت:

صَلَّى لِجُودِكَ جُودُ النَّاسِ كُلِّهِمْ فَصَارَ جُودُكَ مِحْرَابَ الْأَجَادِيدِ

ترجمه: «بخشش تمامی انسان‌ها در پشت بخشش تو نماز خواندند، بنابراین بخشش تو محراب تمامی بخشش‌ها گشت»

گفت: یا غلام هزار دینار دیگر، و تو بیتی دیگر بگوی، گفت:

لَوْ أَنَّ مِنْ نُورِهِ مِثْقَالَ خَرْدَلٍ فِي السُّودِ كُلِّهِمْ لَا بَيَضَّتِ السُّودُ

ترجمه: «اگر اندازه‌ی مثقال خردل از نور تو در تاریکی و سیاهی قرار گیرد، تمامی تاریکی‌ها تبدیل به روشنایی و سفیدی خواهد شد»

گفت: یا غلام هزار دینار دیگر فرا آورده، و تو بیتی دیگر بگوی، غلام گفت: دینار نماند اندر خزینه، معن گفت به خدای تعالی - که اگر مرا دینار بودی و تو هم چنین تا هزار بیت همی گفندی، هر بیت را هزار دینار همی دادمی. همیشه همچنین بود و مال به جور همی ستدی و به جود همی دادی، تا به تبتذیر کردن مال و تدبیر کردن بد، دل بخردان ازو برشد و از جور که همی کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

ابوسمط مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه اموی یمامی رشیدی، ایرانی الاصل بود. در یمامه زاده شد و در همان‌جا پرورش یافت. او قبل از بیست سالگی شعر می‌سرود و از شاعران برجسته عصر خویش به‌شمار می‌رفت. خانواده وی همگی شاعر بودند. مروان به بغداد رفت و خلفای بنی عباس را مدح گفت، به‌ویژه با هجو علویان به خلافت هارون الرشید ۱۷۰-۱۹۳ ق راه یافت. خاندان وی که بیشتر یهودی بودند، با اهل بیت علیهم‌السلام بسیار دشمنی می‌ورزیدند (واسعی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۷۵۸).

حکومت لیث بن ترسل

به گفته مؤلف تاریخ سیستان روزی در محضر هارون الرشید خلیفه عباسی مسئله سیستان مطرح شد و خلیفه با شنیدن سیستان خطاب به لیث بن ترسل که برای او خدمت بزرگی انجام داده بود گفت که تو را می‌خواستم به حکومت مصر بگمارم، ولی حالا که نام سیستان مطرح شد، تو را به حکومت سیستان منصوب می‌کنم که دارای اهمیت بیشتری است. شاعری که در آن مجلس حضور داشت با شنیدن سخنان هارون چنین سرود:

أَلَزَمَ سِجِسْتَانَ وَ أَحْذَرَ أَنْ تُنَافِيَهَا فَأَيَّهَا جَنَّةُ سُبْحَانَ مُنْشِيهَا

ترجمه: «در سیستان بمان و بر حذر باش از اینکه از آنجا دور شوی، زیرا سیستان بهشتی است که خدای سبحان بانی آن است»

پس مردمان مجلس گفتند که: مصر بزرگوار شهری بود، تا امروز که امیرالمؤمنین حدیث سیستان کرد (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۷۰).

حمزه آذرک رهبر خوارج در سیستان

در زمان هارون الرشید به دلیل قیام خوارج علیه امرای عباسی در سیستان عرصه بر حاکمان منصوب از طرف خلیفه عباسی روزبه‌روز تنگ‌تر شد؛ تا این‌که در سال ۱۸۱ هجری، خلیفه، به عیسی بن علی حاکم خراسان دستور داد برای سرکوبی خوارج به آن دیار لشکرکشی نماید. او با سپاهی بزرگ برای نبرد با خوارج در سال ۱۸۲ هجری، وارد سیستان شد. در جنگ با خوارج تعداد زیادی از سپاهیان خلیفه کشته شدند و عیسی بن علی و بسیاری از بزرگان سپاهش از طریق بیابان به سمت خراسان بازگشتند. شاعری این رویداد را در دو بیت به تصویر کشیده است و می‌گوید:

يا ابن علي أين تَسْرِي فِي الْفَلَا وَ كُنْتَ لَيْثَ الْغَابِ قَبْلُ مَرِيلاً
بَيْنَ يَدَي حَمَزَةَ فِي قَبْلِهِ فَصَرَّتْ فِي الْجُبْنِ لَدَيْنَا مَثَلًا

(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۷۳)

ترجمه: «ای پسر علی کجا در دشت بی آب و گیاه حرکت می‌کنی، تو پیش از این (در میان قبیله و در نزد حمزه) شیر بیشه بودی که اکنون در ترسو بودن بین ما مثل شدی» پس از شکست و فرار عیسی بن علی و سپاهانش خوارج مرکز سیستان را محاصره کردند و حمزه چون صدای اذان از مناطق مختلف شهر را شنید، شگفت زده شد و رو به سپاهانش نمود و به آنان گفت که حمله به شهری که این همه صدای اذان از آن می‌آید، شایسته نیست بر روی آنان شمشیر بکشیم و دست‌مان را به خون مسلمانان آلوده نماییم.

سپس فرستاده‌ای از طرف خود نزد حاکم سیستان فرستاد تا از او درخواست نماید که به عنوان حاکم خلیفه عباسی بیرون شهر بیاید و با نیروهایش با آنان بجنگد. فرستاده وقتی وارد شهر شد، دید که حفص بن عمر حاکم خلیفه عباسی فرار نموده و در جایی خود را مخفی کرده است. شاعری که در سپاه حمزه حضور داشت، با شنیدن این خبر این دو بیت را گفت:

مَنْ ذَا اِبْدَأَ امِيراً هَارِباً مُتَوَارِياً فِي اَرْضِهِ مَنِ اَهْلِهَا
حفصُ بنِ ترکه قَدْ رَأَى خَائِفاً مِنْ سَطَوْتِ قَدْ عَايَنُوا مِنْ قَبْلِهَا

(همانجا)

ترجمه: «کیست آن امیری که همواره از دست خانواده‌اش در سرزمین خودش فرار می‌کند. او حفص بن ترکه است که می‌بینم از هجومی که قبلاً به سمت او کرده‌اند، می‌ترسد» پس از فرار حفص از سیستان، حمزه آذرک بر آنجا مسلط شد و بین او و هارون الرشید نامه‌هایی رد و بدل گشت؛ تا اینکه در سال ۱۹۳ هجری، هارون الرشید در سناباد طوس درگذشت. مؤلف تاریخ سیستان می‌گوید که حمزه پس از شنیدن خبر مرگ هارون الرشید به نبردهای خود ادامه داد؛ درحالی که سی هزار نفر که اکثریت آنان از اعراب بوده و افرادی زاهد و قرآن خوان بودند، آماده جنگ شدند. آنان مهریه زنان خود را داده و وصیت نموده و کفن پوشیده و آماده نبرد با دشمنان گشتند. شاعری که در بین آنان بود این بیت‌ها را سرود:

اَطْنْ هَرُونَ وَ اَشْيَاعُهُ اَنَا نَبِيعُ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ
نَمَقُ فِي قِرْطَاسِهِ اَسْطُرّاً اَجْهَلُ بِهِ مِنْ كَاتِبِ جَاهِلِ
خَشِيَ فِي بَعْضٍ وَ فِي بَعْضِهِ لَيْسَ (لَيْنٌ) كَفِئَلُ اللّٰءِ عِبِ الْهَازِلِ
يَعْرَضُ سُلْطَاناً عَلٰى حَمْزِهِ بَفْكَا وَ شِيْكَا (مَلِكاً وَ اِيْ مَلِكاً) غَيْرُ مَا طَايِلِ
وَ لَمَنْ (وَلَمْ يَكُنْ) يَكُنْ حَمْزُهُ مِمَّنْ يُبِيعُ اَجَلُهُ (اَجَلًا) بِالْعَاجِلِ الزَّائِلِ
هُوَ الْاَمَامُ الْمُرْتَضٰى وَ الْاُدٰى يُقِيمُ صَعْرَ الْاَعْوَجِ الْمَايِلِ

وَ الصَّادِقِ الْوَعْدِ اِذَا مَآوٰى لَيْسَ بِهِ مِخْلَافٍ (المخلاف) وَ لَا مَاطِلِ (همان: ۱۸۳)

ترجمه: «هارون اطرافیان‌ش گمان می‌کنند که حق را به جای باطل می‌فروشیم؟ در کاغذش چند سطری نوشت و چه نویسنده نادانی است. از برخی افراد می‌ترسد و در برخی از رفتارهایش ملایم نیست و مثل بازیگری شکست‌خورده است. قدرتش را با پادشاه بر حمزه نمایان می‌کند در حالی که سودی ندارد. حمزه از آن دست آدم‌هایی نیست که آینده‌اش را به امری زودرس و فناشدنی بفروشد. او رهبری است که همه از او خوشنود هستند و او کسی است که هر چیز کج و منحرفی را راست می‌گرداند. او انسان خوش‌قولی است و آنگاه که وعده‌ای بدهد، نه خلاف آن را انجام می‌دهد و نه آن را به طول می‌انجامد»

حکومت فتح بن حجاج در سیستان

مأمون خلیفه عباسی در سال ۱۹۴ هجری فتح بن حجاج را به حکومت سیستان فرستاد. وی در سال ۱۹۵ هجری با خوارج به فرماندهی بوعلقیل جنگید. در این جنگ تعداد زیادی از

سپاهیان‌ش به دست خوارج کشته شدند. از آن زمان به بعد یک قسمت از سیستان در اختیار وی بود و قسمت دیگر در تحت حاکمیت خوارج بود. فتح بن حجاج شعر دوست بود و شاعران سیستان در وصف او شعر سرودند. وقتی آن اشعار را شنید گفت در این سرزمین شاعران زیاد و خوبی وجود دارد. روزی عمار بن عیسی شاعر در مجلس وی حاضر بود و بحث شعر مطرح شد. عمار گفت که اگر امیر اجازه دهد، من در مدح وی شعری بگویم. گفت: بگوی، و شاعر چنین گفت:

سالت رسم مهد و عنها فماذا ابنا یا فتح بل من جوده یفتی من قراء
الفتح و الوجود حلیفا مکرمات نشا

(در پاورقی کتاب تاریخ سیستان ملک الشعراء بهار می‌گوید که این بیت خراب است و ظاهراً بیت اول و آخر چنین است: سألت رسم مهدد عنها فماذا انبأ الفتح و الوجود حلیفا مکرمات نشأ (مهدد نام زنی است از زنان و قسمت اخیر بیت ثانی معلوم نگردید) (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۸۴)

ترجمه: «از اخبار «مهد» از او پرسدیم و چرا ای فتح از او خبر دادی، بلکه نیاز بود از بخشش خبر می‌دادی که هر کس آن را بخواند، فتوا صادر کند. فتح و بخشش دو همپیمانی هستند که با هم بزرگ شده‌اند»

پس فتح برخاست و او را به جانب خویش بنشاند و ده هزار درم بداد (همانجا).

حاکمان و امیران صفاری

با قدرت‌گیری یعقوب لیث در سیستان به حاکمیت حاکمان و امیران عرب پایان داده شد و به همان نسبت از توجه به زبان عربی و شاعران عرب در دربار حاکمان سیستان کاسته شد؛ با این حال به مناسبت‌های مختلف، برخی از اشعار شاعران عرب‌زبان درباره حاکمان صفاری نیز مشاهده می‌شود.

حکومت یعقوب لیث

یعقوب لیث پس از پیروزی بر رقیبان خود در سیستان و سرکوب خوارج، نامه‌ای به عثمان بن عفان فقیه سیستان نوشت و از وی خواست تا در خطبه نماز نام او را به عنوان حاکم سیستان بخواند. پس از این رویداد شاعران حاضر در سیستان به زبان عربی در مدح وی چنین شعر سرودند:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَالْبَلَدِ بِمُلْكِ يَعْقُوبِ ذِي الْإِفْضَالِ وَالْعُدَدِ
قَدْ أَمَّنَ النَّاسَ بِخَوَاهِ وَغَرْتِهِ سَتَرٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْأَمْصَارِ وَالْبَلَدِ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۱۵)

ترجمه: «خداوند به اهالی مصر پادشاهی یعقوب بخشنده و صاحب شوکت را مرحمت فرمود. همه مردم از جاه و شوکت او در امان هستند و از جانب خداوند در تمامی کشورها و سرزمین‌ها گسترانیده شده است»

وقتی این شعر عربی خوانده شد به قول مؤلف تاریخ سیستان چون عربی نمی‌دانست و مفهوم آن را نفهمید به محمد بن وصیف که دبیر رسایل او بود رو کرد و گفت: «چیزی که من

اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. و او اول شعر پارسی اندر عجم او گفت» (همانجا).

یعقوب لیث با اتکا بر حس وطن‌خواهی و کسب استقلال سیاسی از نهاد خلافت، کوشش‌هایی در گسترش مرزهای جغرافیایی ایران قبل از اسلام، به منظور بازسازی هویت ایرانی انجام داد که در سیر تحولات فرهنگی جامعه ایران و حفظ فرهنگ ایرانییت و تداوم و ماندگاری آن نقش اساسی ایفا کرده است (صلاح، ۱۳۸۲: ۵۸). تشویق شاعران برای سرودن شعر به زبان فارسی در راستای همان تلاش‌های وی بوده است.

در ارتباط با یعقوب لیث در کتاب تاریخ سیستان اشعار عربی دیگری هم وجود دارد که آن ابیات بر دیوار خانه صالح بن نصر در شهر بُست نوشته شده بود و وقتی یعقوب و دبیر وی در آن خانه استراحت می‌کردند، دبیر برای یعقوب خواند و ترجمه نمود و آن ابیات چنین بوده است:

صَاحِ الزَّمَانُ بِأَلِّ بَرْمَكٍ صَيِّحَةً فَرُّوا لِصَيِّحَتِهِمْ عَلَى الْأَذْقَانِ
وَبِأَلِّ طَاهِرٍ سَوْفَ يُسْمَعُ صَيِّحَةً غَضَبًا يَحِلُّ بِهِمْ مِنَ الرَّحْمَانِ

ترجمه: «زمانه به برمکیان فریادی کشید که آن‌ها از این فریاد بلند، به روی چانه فرار کردند. این فریاد بر خاندان طاهر نیز ناپل آمد، اما از سر خشم و غضب بود که از جانب خدای رحمان نازل شده بود»

سپس دبیر داستان خاندان برمکیان را از اول تا آخر برای یعقوب توضیح داد و علت آزار و اذیت و کشتن و نابودی اموال و خاندان‌شان را بیان کرد. دبیر گفت که این ماجرا درباره سرنوشت خاندان طاهری نیز اتفاق خواهد افتاد. یعقوب دستور داد تا آن ابیات را یادداشت کند و زمانی که لازم شد آن را به وی تحویل دهد. زمانی که یعقوب محمد بن طاهر را شکست داد و اسیر کرد از دبیر خواست تا آن ابیاتی را که درباره خاندان برمکی سروده شده و یادداشت نموده، برای محمد بن طاهر بخواند و به وی گفت که من همان زمان گفتم که خاندان طاهری به دست من نابود می‌شوند و حالا این پیش‌بینی من درست درآمد (ر.ک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۲۳).

حکومت عمر لیث

پس از یعقوب برادرش عمرو به حکومت سیستان رسید و سرانجام در نبرد با سامانیان اسیر شد و امیر سامانی او را به بغداد نزد معتضد خلیفه عباسی فرستاد. زمانی که عمرو بر سیستان حکومت می‌کرد، برای خلیفه هدایایی فرستاد که در بین آن‌ها چند فیل و یک شتر دو کوهانه نیز بود. وقتی عمرو لیث را به عنوان اسیر وارد بغداد کردند، بر آن شتر سوار نموده و این وضعیت را عبدالله بن المعتز دید و این بیت‌ها را گفت:

فَحَسْبُكَ بِالصَّفَارِ عِزًّا وَمِنَعَةً يَرُوحُ وَيَعْدُو فِي الْجُبُوشِ امِيرًا
حَبَا هُمْ بِأَجْمَالٍ وَ لَمْ يَدْرِ أَنَّهُ عَلَى جَمَلٍ مِنْهَا يُقَادُ اسِيرًا

(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۵۷)

ترجمه: «نسبت به صفار همین بس که صاحب عزت و مکانست است و به عنوان امیر تمامی لشکریان قرار گرفته است. به آن‌ها چندین رأس شتر داده و نمی‌دانست که بر روی یکی از همین شتران اسیر خواهد شد»

ابن معتز، ابوالعباس عبدالله بن محمد (۲۲ شعبان ۲۴۷ - ۲ ربیع الثانی ۲۹۶ ق)، شاعر، ادیب، راوی و نقاد بزرگ، شعر و ادب در عصر دوم عباسی بوده است (ر.ک: لسانی فشارکی، ۱۳۷۷، ج ۴: مقاله ابن معتز).

حکومت طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو لیث

این دو برادر وقتی بر سیستان حاکم شدند، به دلیل جوانی و بی‌تجربگی و نداشتن لیاقت و شایستگی کافی برای اداره امور جامعه در تضعیف حاکمیت صفاریان بر سیستان نقش مؤثری داشتند. آنان به خوشگذرانی و لهو و لعب مشغول شدند و ثروت‌های انباشته شده در دولت صفاری را در ساختن ساختمان‌ها و باغ‌ها برای تفریح خرج نمودند. شاعری نزد یعقوب آمد و چهار بیت در مدح وی سرود. او به شاعر چهار هزار درم بخشید، هر بیتی هزار درم به او صلح داد. آن ابیات چنین است:

أَتَيْتُ أَبَا يُوسُفَ الْمُرْتَجِيَّ فَأَصْبَحْتُ مِنْ جُودِهِ فِي الْفِنْيِ
وَ كُنْتُ امْرَأً خَائِيفاً فِي الزَّمَانِ فَأَصْبَحْتُ فِي الْأَمْنِ لَمَّا أَتَى
وَ صَيَّرَنِي فِي ضِيَاءٍ وَ نُورٍ وَ قَدْ كُنْتُ مِنْ قَبْلِهِ فِي الدُّجَى
هُوَ الْمَلِكُ السَّيِّدُ الْمُجْتَبَى بِهِ كُلُّ نُورٍ لَدَيْنَا يَدَى

(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

ترجمه: «نزد ابویوسفی آمدم که همه آرزوی دیدن او را می‌کنند، پس از بخشش و کرم او برخوردار شدم. در آن زمان نسبت به یک موضوعی ترس و واهمه داشتم اما وقتی او آمد در امنیت قرار گرفتم. مرا در نور و روشنایی قرار داد، حال آنکه قبلاً در تاریکی بودم. او پادشاه بزرگ و برگزیده‌ای است که تمامی نورهای ما از جانب او نشأت می‌گیرد»

با اسراف‌کاری و بذل و بخشش آن دو خزانه خالی شد و امور مملکت معطل ماند و دولت صفاری به آخر خود نزدیک گشت. طاهر برادر یعقوب نیز از مردم مالیات نمی‌گرفت و بر این عقیده بود که چرا به مردم ظلم و ستم نمایم و از آنان اموالی برای اداره جامعه بگیرم. تا زمانی که اموالی در اختیار من است آن را خرج نمایم تا روزگار بگذرد، «اما تبذیر کردی اندر نفقات، و اندر عطیات اسراف کردی» (همانجا).

حکومت ابوعلی محمد بن علی لیث

ابوعلی محمد بن علی لیث در سال ۲۹۸ هجری، با همراهی مردم به حکومت سیستان رسید. او پس از رسیدن به حکومت اموالی که در خزاین وجود داشت، بین سپاهیان توزیع نمود و تمام اموال حاکم قبلی را تصاحب کرد. چنان که شاعر گوید:

أَلَا إِنَّ الْأَمِيرَ أَبَا عَلِيٍّ عَالَا فَعَالَا إِلَىٰ أَعْلَىٰ السَّمَاءِ
هُوَ الْمَلِكُ الَّذِي يُحِيي الْمَعَالِي بِإِفْنَاءِ الْمَعْدَاهِ وَ بِالسَّخَاءِ

لَقَدْ بَدَأَ الْأَنَامَ بِجُودِ كَفٍ كَمَا فَاقَ الْبَرِيَّةَ بِالْبَهَاءِ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

ترجمه: «هان که امیر ابوعلی بر فراز آسمان‌ها بالا رفت. او پادشاهی است که با بخشش و کرم و جود خود تمامی مکارم اخلاقی را زنده می‌کند. با بخشش دست خود با مردم شروع کرد، همان طور که با شوکت خود به تمامی بیابان‌ها فزونی بخشید»

حکومت امیر خلف ابو احمد بن احمد

امیر خلف پس از مبارزه با رقیبان خود و پیروزی بر آنان و برقراری امنیت در سیستان لباس علما پوشید و عالمان را مورد حمایت خود قرار داد و مجالس مناظره و مباحثه علمی راه انداخت. خود وی نیز از اندیشمندان مشهور عصر خویش محسوب می‌شد. به همین سبب از سرتاسر جهان علما نزد وی در سیستان حضور یافتند. افرادی نظیر خطیب فوشنج و بدیع الزمان و فقهای بغداد و عراقین. چنان که بدیع آن را در اشعاری به زبان عربی چنین توصیف کرده است:

فَصَدَتْ أَلْسِنَةُ الْمَلِكِ الْمُؤْتَدِ وَ خَدَّ الْمَكْرُمَاتِ بِهِ مُورَدِ
بَارِضٌ تَنْبُتُ الْأَمَالُ فِيهَا لِأَنَّ سَحَابَهَا خَلْفُ بْنُ أَحْمَدِ

ترجمه: «من قصد آن سرور بزرگی را کردم که چهره تمامی بزرگی‌ها به سمت او می‌آید. در سرزمینی که تمامی آرزوها در آن می‌روید؛ زیرا ابر آن سرزمین خلف بن احمد است»
و هم بدیع گوید:

اَكْفُفْ بِحَقِّ اللَّهِ عَنِ هَذَا الصَّلْفِ بِحَيْوِهِ مَن جَمَعَ الْمَكَارِمَ وَالْكَؤُفِ
مَلِكُ الْمُلُوكِ بَنِي الْمُلُوكِ عَنِ السَّلْفِ خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي لَيْثٍ خَلْفِ
(تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۲۳)

ترجمه: «تو را به خدا قسم از این رفتار دست بردار و به زندگانی بپرداز که پر است از مکارم اخلاقی و بخشش. پادشاه پادشاهان گذشته خلف بن احمد بن ابو لیس»
بدیع الزمان همدانی، ابوالفضل احمد بن یحیی بن سعید، ملقب به بدیع الزمان یا بدیع از نامدارترین ادیبان عربی نویسنده ایرانی قرن چهارم هجری است. وی در همدان متولد شده و سپس به مناطق مختلف ایران مسافرت نموده و مدتی را در نیشابور به سر برده و در محافل علمی آن شرکت می‌نموده است. زمانی که بین سامانیان و غزنویان جنگ درگرفت، نیشابور را ترک و به سیستان نزد خلف بن احمد (۳۴۴-۳۹۹ق) رفته و به خدمت امیر با فرهنگ و دانش دوست صفاری درآمد و در مدت اقامت در سیستان قضایه فراوانی در مدح امیر خلف سرود. بدیع الزمان سپس به هرات که زیر فرمان غزنویان بود، رفت تا شاید به دربار سلطان محمود غزنوی راه یابد و در زمره دبیران وی درآمد (فاتحی نژاد، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۸۱۰).

نتیجه‌گیری

مؤلف کتاب تاریخ سیستان اشعاری از شاعران عرب درباره برخی از امیران و حاکمان دوره حکومت امویان، عباسیان و صفاریان بر سیستان آورده است. او با توجه به رفتار و

عملکرد حاکمان و نگرش و اعتقادش به آنان، اشعاری را از شعرای عرب انتخاب کرده است که در مدح و یا مذمت آن حاکمان سروده شده است. نویسنده کتاب تاریخ سیستان با نگاهی واقع بینانه و منصفانه به داوری و ارزیابی عملکرد آن حاکمان پرداخته است. او در این کتاب از سه امیر اموی بر سیستان به نام‌های عباد بن زیاد، طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن اشعث یاد می‌کند و اشعاری را از شعرای عرب در باره آنان آورده است. عباد بن زیاد را به دلیل عملکرد و رفتار نامناسبش با مردم سیستان مورد هجو و نکوهش قرار می‌دهد و اشعاری در هجو و مذمت او و خاندانش را یادآور می‌شود. در عوض از طلحه بن عبدالله به نیکی یاد می‌کند و بزرگواری، نیک سیرتی، خردمندی، شجاعت، عدالت و جوانمردی وی را می‌ستاید و اشعاری از شاعران عرب را در مدح و ستایش وی می‌آورد؛ و در مورد عبدالرحمن بن اشعث با آوردن یک بیت عربی به ذکر یک رویداد تاریخی در خصوص ماجرای کشته شدن و سرانجام کار او برای عبرت‌گرفتن اشاره می‌کند. چنین نگاهی را در مورد امیران و حاکمانی که در عصر عباسی بر سیستان فرمانروایی داشتند، نیز می‌بینیم. او از کسانی به نام‌های معن بن زاید شیبانی، لیث بن ترسل، حمزه آذرک و فتح بن حجاج نام می‌برد که در دوره عباسیان بر سیستان حکومت می‌کردند و اشعاری در باره عملکرد و صفات و ویژگی‌های آنان سروده شده است. اما تصویری که از حاکمان و امیران صفاری در این کتاب ارائه می‌شود، تصویری است که در آن به خوبی روحیه ملی‌گرایی و وطن پرستی و استقلال فکری و فرهنگی دیده می‌شود، علاوه بر آن نویسنده تاریخ سیستان با توجه به گرایش ملی‌گرایانه و تعلق خاطری که به زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی دارد، فقط به ذکر بیت یا چند بیتی از شاعران عرب در این دوره می‌پردازد، ولی آنجا که سخن از زبان فارسی به میان می‌آید، شعرهای فارسی را تاحد امکان به صورت کامل ذکر می‌کند. بسامد اشعار عربی در این کتاب در عصر حاکمان اموی و عباسی بیشتر است و با پایان یافتن سلطه سیاسی اعراب اموی و عباسی توسط یعقوب، از حجم اشعار عربی نیز کاسته می‌شود.

منابع

کتاب‌ها

- آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۷۷)، **دایره المعارف بزرگ اسلامی**، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۷، چاپ دوم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۵ق)، **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارالصادر.
- ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، (۱۴۱۱ق)، **الفتوح**، بیروت: دارالاضواء.
- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۴۰۱ق)، **طبقات الکبری**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، (۱۹۳۷م)، **انساب الاشراف**، بیروت: دارالفکر.
- البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، (۱۹۸۸م)، **فتوح البلدان**، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- سپهری، کبری، (۱۳۷۷)، **دایره المعارف بزرگ اسلامی**، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۵، چاپ دوم، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

طبری، ابوجعفر محمدبن جریر الطبری، (۱۳۸۷)، تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، طبعه الثانیه بیروت: دارالثرات.

طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۴)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد هفتم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اساطیر.

فاتحی نژاد، عنایت الله، (۱۳۷۷)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱۱، چاپ دوم، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، مقاله بدیع الزمان همدانی.

قنوت، عبدالرحیم، (۱۳۹۳)، تاریخ نگاری محلی در دوره اسلامی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

لسانی فشارکی، محمدعلی، (۱۳۷۷)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۴، چاپ دوم، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، مقاله ابن معتز.

نامعلوم، (۱۳۸۱)، تاریخ سیستان، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، تهران، معین.

مسعودی، علی بن حسین، (۱۴۱۲ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت: بی نا.

واسعی، سیدعلیرضا، (۱۳۹۰)، دائره المعارف مؤلفان اسلامی، جلد ۱، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ و معارف اسلامی.

یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن جعفر، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

مقاله‌ها

شهریاری، ام البنین و صفری فروشانی، نعمت الله، (۱۳۹۸)، «رہیافت‌های هویت سرزمینی و دینی در کتاب تاریخ سیستان»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۲۴، بهار و تابستان، صص ۱۵۸-۱۳۱.

صلاح، (۱۳۸۲). «هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان، با تکیه بر نقش صفاریان در بازسازی هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره دوم، صص ۶۴-۳۵.

فتوحی رود معجنی، محمود، (۱۳۹۷)، «نبرد دو زبان: نقش دهقانان ایرانی در جدال دیرپای پارسی با عربی»، ایران نامگ، سال ۳، شماره ۴، زمستان، صص ۴۴-۲۳.



صورة الحكام والأمراء في القصائد العربية لكتاب تاريخ سيستان

دوستعلي سنتشولي^١، علي أصغر حبيبي^٢

^١ أستاذ مساعد، قسم التاريخ، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٢ أستاذ مشارك في اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

يعد تأليف كتاب "تاريخ سيستان" لمؤلف مجهول أحد كتب التاريخ المحلي التي حاول فيها المؤلف تصوير أحداث منطقة سيستان باللغة الفارسية البسيطة. وذكر أثناء نقله للأحداث التاريخية الحكام والأمراء الذين حكموا هذه المنطقة في العصور الأموية والعباسية والصفارية، كما استخدم الكاتب القصائد العربية لوصفهم في متن الكتاب. إن التعرف على محتوى هذه القصائد وفهمه أمر هام وضروري للتعبير أن عن صورة حكام سيستان في تلك الفترة. تسعى هذه الدراسة وبالاعتماد على المنهج الوصفي التفسيري إلى استعراض صورة الحكام والأمراء في الأشعار العربية لكتاب تاريخ سيستان. فنتائج البحث تشير إلى أنه على الرغم من النزعة الوطنية التي اتسم بها كتاب تاريخ سيستان، إلا أن مؤلف الكتاب قد نقد على الحكام والأمراء الأمويين والعباسيين وكان يسخر من بعضهم بسبب سلوكهم غير اللائق مع أهل سيستان، ويمتدح حسن أخلاق الآخرين وحكمتهم من خلال اقتباس القصائد العربية. ونظرة الكتاب للأمراء الصفاريين تدل على نزعة القومية وتعلقه باللغة الفارسية والثقافة الإيرانية. ولهذا السبب، في هذا العصر، يقل تواتر الأبيات العربية ويزداد حجم القصائد الفارسية التي تصف الأمراء الصفاريين.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٩/٢٣

تاريخ القبول:

١٤٤٧/٠٦/١١

الكلمات المفتاحية: تاريخ سيستان، القصائد العربية، الحكام والأمراء، الشعراء العرب، الهجاء، المديح.

الاقتباس: سنتشولي، د. حبيبي، ع.ا. (١٤٤٧). صورة الحكام والأمراء في القصائد العربية لكتاب تاريخ سيستان، السنة ٢، العدد ٢، صص ٢٢-١.

Doi: 10.22034/jisall.2024.479944.1030

صص ٢٢-١.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

The image of rulers and emirs in the Arabic poems of the Sistan History book

Doost Ali Sancholi, (corresponding author) Assistant Professor, Department of History, University of Zabol, Zabol, Iran. E-mail: d.sanchooli@uoz.ac.ir
Ali Asghar Habibi, Associate Professor of Arabic Language and Literature, University of Zabol, Zabol, Iran

Introduction

The book of the history of Sistan was written by an unknown author or authors in the style of local historiography, in which the important events of Sistan are mentioned. Undoubtedly, the first motivation of the writers of local histories, such as the history of Sistan, can be considered to be the recovery of their territorial identity. Each of the historians of that period, based on their point of view, type of attitude or intellectual tendency and belief, have used their own style and context in using words and words and the type of tendency and arrangement of news. The unknown author of the book on the history of Sistan, while narrating the historical events of this land, has tried to reproduce and popularize the rich Persian literature in the form of original and authentic vocabulary after several centuries of expansion and mastery of the Arabic language, so that the audience who do not know the Arabic language will not be able to know the description. The events and happenings of this region do not leave Iran without benefits (Shahriari and Safari Forushani, 2018: 132).

Methodology

It is for this reason that even Al-Maqdur refrains from bringing Arabic poems related to the rulers and emirs of Sistan and is content with mentioning a few lines in praise or satire of the Amir or describing an event related to a ruler, but when it comes to Persian poems like Rudaki's poems in praise Abu Jaafar, the ruler of Safari, mentions the poems in detail in his book (see: *Tarikh Sistan*, 1381: 303-308). After mentioning Rudaki's poems, he says that Tazi poets have also written many poems in praise of Amir Bujaafar; But for the sake of brevity, I have included the poems of Persian poets in the book (ibid: 308). This speech and style of the author is indicative of the same goal and motives that he wants to recover the national and Iranian identity in front of the Arab rule. Or at the time when poets sing poems for Yaqoob Laith in Arabic, the author of the history of Sistan says from the language of Yaqoob Laith what I do not understand, why should it be said. And Muhammad bin Wasif sings verses in Persian language in praise of Yaqub (cf. ibid.: 215). These cases are proofs that the author did not deliberately

intend to include Arabic poems in his book in connection with the rulers and emirs of Sistan; Unless he inevitably mentioned some for example.

Discussion and Results

In the early Islamic centuries and during the history of Sistan, there was a battle between Persian and Arabic languages. Arabic literary writers did not value the Persian language. The words of the likes of Abu Rihan Biruni in avoiding the Persian language and being dissatisfied with it are proof of the battle of two languages since the first centuries of Islam's presence in Iran (Fatouhi Roud Mojni, 2017: 39-40). In the meantime, a group like the author of the history of Sistan, with the aim of preserving the identity of his land, is trying to give more importance to the Persian language, literature and culture in contrast to the Arabic culture and language, and to avoid using Arabic poems in his book as much as possible. Of course, some researchers consider the extremism of the author of the history of Sistan in dealing with the Persian language and ancient Iranian culture as indicators of his populist motives (Qanwat, 2013: 136). While the author's deep look at the Iranian identity is not one-dimensional and besides recalling the story of Pahlavi and the kingdom, expressing the mythological era of Iranian history and paying attention to the Persian language, he mentions the names of caliphs and praises the Arab rulers who behaved well with the people, such as Talha al-Talhat. He did not hold back and says that because of the love people had for him, his tomb in Sistan has been visited by people for years (see: History of Sistan, 1381: 130.)

The Arabic poems contained in the book of History of Sistan show the image of the rulers and amirs who ruled Sistan during the first four centuries of Hijri. In these poems, Arab poets have mentioned some traits and characteristics of rulers or some events related to their rule period. The Arabic poems contained in the book of Sistan's history are related to three periods and three historical stages of the Umayyad, Abbasid and Saffari rulers. The number of these poems during the rule of the Umayyad and Abbasid rulers is more than that of the Safari rulers. Because with Yaqub Leith's rise to power and the end of the rule of Arab princes in Sistan and his efforts for Iran's independence from Arab rule, Arab poets were prevented from being encouraged to write Arabic poetry.

Conclusion

In the book on the history of Sistan, despite the fact that the author tried to restore the identity, culture and Persian language in his land, he used less Arabic language and presented a text that could be understood and used by the people of Iran, but the use of Arabic poems in The book has not refrained. He has used Arabic poems to depict the traits and characteristics of some

rulers. As the power of the Arabs and their rulers decreases in Sistan, these poems are used less. These poems were used more during the rule of the Umayyad and Abbasid rulers than the Safari rulers, and with the end of the political power of the Umayyad and Abbasid Arabs by Yaqub Laith Safari and his attention to political independence by encouraging court poets to write poetry in Persian language, he sought intellectual independence and It also comes from culture. This process continued to some extent during the time of his successors and for this reason the volume of Arabic poems in the description of Safari rulers was reduced and the author of the book of the history of Sistan also obliges himself to use less Arabic poems and gives this justification as well. Many poets have written greyhound poems in praise of Amir Khalaf, but he has avoided bringing them because he does not want the volume of the book to increase. But when the prophecy of Persian poetry arrives, he includes the entire elaborate ode of Rudaki, which was written in praise of Amir Bujafar Safari, the father of Amir Khalaf, in his book.

Reference

- Sepehari, Kobri, (1999), **Islamic Encyclopaedia, under the supervision of Kazem Mousavi Bejnorudi**, volume 5, second edition, Tehran: Islamic Encyclopaedia Center.
- Shahriari, Umm al-Binin and Safari Forushani, Nematullah, (2018), "Territorial and Religious Identity Approaches in the History of Sistan", **Historical Researches of Iran and Islam**, No. 24, Spring and Summer, pp. 131-158.
- Salah, (2008), in the article "Iranian identity from the perspective of the history of Sistan, relying on the role of the Saffarians in the reconstruction of national identity", **National Studies Quarterly**, 4th year, 2nd issue, pp. 35-64.
- Tabari, Abu Ja'afar Muhammad bin Jarir al-Tabari, (2012), **Tabari's History (History of the Nations and Al-Muluk)**, research: Muhammad Abulfazl Ibrahim, Taba al-Thaniyyah, Beirut: Dar al-Thurat.